

بازتاب نقد کتاب «یادداشت‌های حافظ» دکتر سیروس شمیسا

در شماره ۴۲ کتاب ماه ادبیات نقدی بر کتاب یادداشت‌های حافظ (از دکتر سیروس شمیسا) به قلم جناب آقای فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی چاپ شد که در دید و داوری نگارنده، از چند ویژگی بنیادین نقد دانشورانه بی‌بهره بود؛ از این روی، درباره آن نکته‌ای چند را با دست‌اندرکاران گرامی مجله وزین کتاب ماه ادبیات و خوانندگان فرهیخته آن در میان می‌نهمیم.

شیوه نقد دانشورانه بر چند پایه استوار شده است که یکی از آنها، پاسداشت ادب و احترام و نیز پرهیز از هر گونه خشم و برآشفتگی و برخورد احساسی است. پایه دیگر، روشمندی نقد و پرهیز از نوشتن جملات انشاگونه و دراز کردن بی‌بهره سخن است. در کنار این ویژگی‌ها، تیزبینی و به دور ماندن از لغزش نیز نکته‌ای مهم است. با دروغ باید گفت در جای جای نقد یادشده این نکته‌ها نادیده گرفته شده و گذشته از اینکه کاستی و ناراستی، به خودی خود و در هر جایگاه ناپسند است، برای خواننده این پرسش پیش می‌آید که اگر با کسانی چون دکتر سیروس شمیسا، که از استادان بنام و برجسته ادبیات هستند و بیشینه دانشجویان ادبیات در دو دهه گذشته، وامدار تلاش‌های پی‌گیر و ستودنی ایشان در کار پژوهش و آموزش و تألیف کتاب‌های درسی دانشگاهی بوده‌اند، چنین برخورد شود، درباره کار دیگران چگونه سخن گفته خواهد شد! جای تهی‌ویژگی نخست، در همان آغاز و با دیدن نامی که منتقد گرامی برای نوشته خویش برگزیده است، به چشم می‌آید. ایشان به این بهانه که نویسنده کتاب یادداشت‌های حافظ، در پیش‌گفتار، از نوشته‌های خود با نام «چرکنویس» یاد کرده‌اند، نام نقد خود را «چرکنویس‌های حافظ» نهاده است. دکتر شمیسا به انگیزه سیاس‌گزاری و برای ارج نهادن بر کار جناب آقای حسن نیکبخت (مدیر حروف چینی گنجینه) و نشان دادن دشواری کار ایشان و همکارانشان در حروف چینی کتاب، دست‌نوشته‌های خود را «چرکنویس» خوانده‌اند و روشن است که این سخن، هیچ پیوندی با متن چاپ‌شده کتاب

اشاره

در شماره ۴۲ (مهرماه ۱۳۸۹) کتاب ماه ادبیات، مقاله‌ای در نقد کتاب «یادداشت‌های حافظ»، نوشته دکتر سیروس شمیسا، چاپ شد. این نوشته پاسخی به آن مقاله است به قلم آقای بهرام محمدی یکی از خوانندگان مجله.

ندارد. کار منتقد گرامی در گزینش این نام، به این می‌ماند که کسی را به بهانه اینکه او روزی خود را از سر فروتنی «بنده حقیر» خوانده، از آن پس «حقیر» بنامیم. خشم منتقد با این کار نیز فرو نمی‌نشیند و ایشان چنان به کار خود باور دارد و از آن خرسند است که در حین نقد، نام کتابی را که دست به نقد آن یازیده است، فراموش می‌کند و درباره آن می‌نویسد: «یکی از موارد نقص در چرکنویس‌های حافظ این است که مؤلف این کتاب ...» (ص ۸۵)؛ بر هیچ یک از آشنایان شیوه نقد و پژوهش پوشیده نیست که حتی اگر انگیزه خوارداشت کتابی را داشته باشیم - که البته کاری نارواست - در یادکرد و ارجاع دادن به آن، می‌باید نام درست آن را بیاوریم.

منتقد گرامی در جای جای نقد خود با زبانی گزنده و حتی گونه‌ای ریشخند سخن گفته است؛ برای نمونه، پس از خرده گرفتن بر دکتر شمیسا برای به کار بردن فعل «کم می‌آورد» - که از دید منتقد، از «هنجار نوشته رسمی و نوشتار مرسوم فارسی» بیرون است - می‌نویسد: «پیشنهاد می‌شود برای یکدست شدن عبارت، به جای «می‌گریزد» - که واژه‌های فصیح و ادبی است - این گونه باشد: ... کم می‌آورد و می‌زند به چاک!» (ص ۹۱). منتقد در جای دیگر (ص ۸۸) پای فراتر می‌نهد و به همان شیوه که در نمونه پیشین

دیده می‌شود، برای ناپذیرفتنی نشان دادن ایهام تبادری که دکتر شمیسا در بیتی از حافظ یافته‌اند، پس از اینکه بی‌پروا این گونه برداشت‌ها را با «خنک چموش توهمات» در پیوند می‌داند، خود به ایهامی قبیح - که البته هرگز به ذهن استاد شمیسا نرسیده و تنها یافته و ساخته ذهن منتقد گرامی است - اشاره می‌کند که ما از بازگفت آن می‌پرهیزیم.

از نکته بنیادین نخست که بگذریم، باید گفت نقد یادشده نقدی روشمند نیز نیست. آشفتگی و دراز گویی در سراسر این نقد دیده می‌شود و از هر گونه دسته‌بندی موضوعی نیز بی‌بهره است. منتقد گرامی، گویی خود از این نکته آگاه بوده است؛ لیک با آوردن بهانه‌ای ناپذیرفتنی در آغاز سخن، از پذیرفتن این کاستی تن زده و نوشته است: «چون نویسنده محترم خود فرموده‌اند که «پریشان نوشتم»، ما نیز از حیث پریشانی بدیشان اقتدا کردیم» (ص ۸۱). پس از آن هم با آوردن بیتی، غیر علمی بودن شیوه کار خود را نمودی بیشتر بخشیده است:

زلف و کاکل او را چون به یاد می‌آرم
می‌نهم پریشانی بر سر پریشانی

بیت یادشده چنان با سخنان و نقد دانشورانه ناسازگار و بی‌پیوند است که گویی در این جایگاه برای پدید آوردن طنزی تلخ به کار رفته است. منتقد هر نکته‌ای را که در ذهن داشته بی‌آنکه آن را در چهارچوبی ویژه بگنجد و روشی را در نقد خود برگزیند، به گونه‌ای پراکنده آورده است؛ چنان که در نقد ایشان شماری از نکته‌های دور از هم با یکدیگر در پیوند هستند و شماری از نکته‌های در کنار هم آمده با یکدیگر ناسازگارند. برای نمونه شماره‌های ۲۴ (خیمه‌های سرهنگ قذافی)، ۲۷ (I am from London)، ۳۰ (قبا/ شلوار جین)، ۳۲ (بارهای ارزان)، ۳۳ (سرمنقلدار) را کوتاه و فشرده در زیر یک شماره

می‌توان گنجاناد؛ با تکیه بر یک نکته روشن و ساده که «در بررسی و گزارش متن کهن، بهره‌گیری از تشبیهات و برداشت امروزی پسندیده نیست». منتقد با آوردن جملاتی از متن کتاب و افزودن سخنانی دیگر بیهوده بر حجم نقد خود و شمار نکته‌ها افزوده است. در برخی نمونه‌ها نیز هیچ سخنی درباره نادرستی سخن دکتر شمیسا نگفته و تنها نظر دیگران در همان موضوع را باز آورده است، که این کار، گذشته از اینکه نقد به شمار نمی‌رود، رنگ و بوی فضل‌فروشی و فاضل‌نمایی دارد. در همین نمونه‌ها، نمونه شماره ۱۰ درخور درنگ است که در آن، منتقد بی‌آنکه نشانی از نادرستی در سخن نویسنده بیاید و آن را باز نماید، تنها بر این نکته پای می‌فشارد که یکی از استادان دکتر شمیسا نظری ناسازگار با ایشان داشته است و از این داوری آشکار می‌شود که منتقد بر این باور است که هیچ کس - حتی اگر خود به پختگی و استادی برسد - نمی‌تواند سخنی ناسازگار با سخن استادان خود بگوید.

یکی از کاستی‌های نقد - که شاید بتوان آن را بزرگ‌ترین کاستی دانست - این است که منتقد با برداشت نادرست خود، بر سخنی سنجیده و درست خرده بگیرد. از آنجا که ما بر آن نیستیم که نقدی بر نقد منتقد گرامی بنویسیم، از بررسی یکایک گفته‌های ایشان درمی‌گذریم و به آوردن یک نمونه از این کاستی‌ها بسنده می‌کنیم. ایشان

می‌نویسد:

«مؤلف این کتاب سخنانی را در موضوعی مطرح می‌فرماید؛ در حالی که همین سخنان در موضعی دیگر - یا حتی بلافاصله - نقض می‌شود! از جمله، عنوان «تشبیه مضمور و تفضیل با هم» نخست در صفحه ۱۳۶ با این عبارت آغاز می‌شود: «یکی از ویژگی‌های سبکی او [حافظ] در زمینه بلاغت، این است که تشبیه مضمور و تفضیل را با هم می‌آورد...». ذیل

همین عنوان در صفحه ۱۴۰ می‌نویسد: «به این صنعت بسیار علاقه دارد؛ به نحوی که می‌توان گفت از ویژگی‌های سبکی اوست. در شاعران بزرگ دیگر - حتی غیر ایرانی، چون شکسپیر - هم شواهدی دارد.»

اگر این شگرد بلاغی از ویژگی‌های سبکی حافظ است، چگونه در شعر شاعران دیگر، حتی شکسپیر، نیز وجود دارد؟! (ص ۸۵).

در سخنان استاد شمیسا هیچ تناقضی دیده نمی‌شود و خرده‌ای که بر سخن این استاد برجسته سبک‌شناسی گرفته شده، برخاسته از اینجاست که منتقد گرامی می‌پندارد ویژگی سبکی، می‌باید همواره ویژگی اختصاصی و انحصاری یک نویسنده یا شاعر باشد؛ اما بر آشنایان دانش سبک‌شناسی پوشیده نیست که برخی ویژگی‌های سبکی متن‌های یک یا چند زبان، در روزگاران گوناگون و حتی در میان شاعرانی که سبکی یکسره ناساز با یکدیگر دارند، یکسان است و این نکته آشکارتر از آن است که نیاز به گزارشی گسترده‌تر داشته باشد.

پی‌نوشت

۱. شماره صفحات، به متن نقد (چاپ‌شده در کتاب ماه ادبیات سال چهارم، شماره ۴۲،

پیاپی ۱۵۶، مهر ۱۳۸۹) برمی‌گردد.

